

طرح هر بحثی دربارهٔ وضعیت، چند و چونی ترجمه در ایران کامل نخواهد بود اگر در این بحث به پدیدهٔ ذبیح‌الله منصوری پرداخته نشود، که هفتاد سال از عمر ۸۹ ساله‌اش یکسره به کار نوشتن در مطبوعات گذشت و گفته می‌شود که حاصل کارش چیزی حدود ۱۴۰۰ جلد کتابست. آثار او را نمی‌توان ترجمهٔ ناب نامید، خودش هم دوست داشت بالای نوشته‌هایش بنویسد «اقتباس و نگارش»، ولی سردبیران وقت مطبوعات و ناشران کتاب هرگز تن به این خواسته او ندادند و در نتیجه پس از مرگش، هویتش و نامش به عنوان مترجم خائن به زیر سؤال رفت.

آیا کار مرحوم منصوری به عنوان مترجم، اقتباس کننده، یا هر عنوان دیگری خیانت است یا خدمت؟ و دلیل اقبال و توجه مردم از هر قشر و فرهنگ به او از کجا می‌آید؟

خدمت یا خیانت



پدیدهٔ ذبیح‌الله منصوری



میرجلال‌الدین کزازی

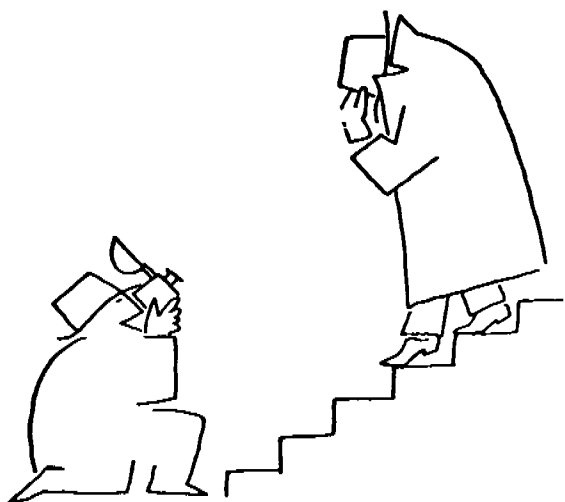
نادرستی از این نویسندگان در جامعه به دست خواهد داد و دیگر آن که خوانندگان این آثار را از خواندن ترجمه‌های خوب بی‌بهره خواهد داشت، چون همه خوانندگان، بخصوص نوجوانان و جوانان ما، آن توان را ندارند که بتوانند ترجمه خود را از ترجمهٔ بد باز بشناسند. اگر ترجمه بدی از کتابی در بازار کتاب عرضه شد، جای ترجمه خوب را می‌تواند بگیرد. کسانی که می‌انگارند چون توان نویسندگی ندارند اما زبانی را می‌دانند پس به ترجمه هم توانایند، این فریب بزرگی است. کار ترجمه بارها دشوارتر از کار نوشتن است. کسی می‌تواند ترجمه کند که پیش از آن نویسنده باشد. کسی که از گرد راه رسیده و نه زبان فارسی را آن چنان که باید می‌داند و نه این که در این زبان قلم زده است و نه این که مایه نویسندگی دارد، تنها به انگیزه و بهانه آشنایی با زبانی بیگانه هم اثر نخستین را یکسره از هم می‌پاشد و چهره آن را دگرگون می‌کند و هم به زبان فرهنگی کنونی مادری خود گزندهای بنیادی می‌رساند.

من سال‌ها پیش، در زمان دانش‌آموزی کارهای ایشان را دوست داشتم و می‌خواندم. آثاری که او از مثلاً میشل زواگو ترجمه کرده بود. خوب، برای من گیرا بود. اما با این که من ارج می‌نهم انگیزه و تلاش مترجمی را که به هر حال به دور از نام جویی و سودخواهی به چنین ترجمه‌هایی دست می‌زند - در جای خود اگر پاک دلانه به این کار دست زده باشد ارزشمندست - این گونه از ترجمه‌ها را در مجموع برای فرهنگ جامعه زبان بار می‌دانم و برای زبان فارسی هم. اگر ترجمه از دید زبانی ترجمه پذیرفتنی و درستی نباشد زبان فارسی را به بیراهه خواهد انداخت. دشواری‌های بسیار برای دیگران پدید خواهد آورد، و هم این که این گونه ترجمه‌ها چهره راستین نویسندگان را خدشه‌دار خواهد کرد و نمود

آقای اسماعیل جمشیدی، نویسنده و

روزنامه‌نگار با سابقه در سال ۶۷ کتابی به نام «دیدار با ذبیح‌الله منصوری» منتشر کرد که اکنون با تجدید نظر و اضافات بسیار، در سال ۷۰، تجدید چاپ و پخش شده است. به خاطر همین تحقیق او و کتابش، از او خواستیم که به دو سؤال پیوسته ما در باره منصوری پاسخ بدهد:

اسماعیل جمشیدی



خیانت! چه خیانتی؟! این که فلان خانم کارمند یا خانه‌دار، فلان پزشک پرکار، فلان راننده تاکسی یا استاد دانشگاه، آن سرباز و این تیمسار با به دست آوردن یک جلد از انبوه آثار منتشر شده‌اش لذت مطالعه را چشیدند و به کتاب‌خوانی عادت پیدا کردند اسمش خیانت است؟ کاش همه دست اندرکاران و اهل قلم و مؤلف کتاب در این کشور آنقدر قدرت داشتند که مرتکب چنین خیانتی می‌شدند و جامعه لا کتاب ما با کتاب می‌شد. سری به اطراف خود بزنید. به خانه دوستان و آشنایان خود که می‌روید کتابهای توی قفسه و بالای کمد و روی رف و تاقچه را نگاهی بیندازید، این جماعت از کی کتاب خوان شدند، با چه کتابی شروع کردند، پای صحبت‌شان بنشینید و نظرشان را درباره منصوری بخواهید و بشنوید. بزرگ‌ترین خدمت او همین رواج عادت کتاب‌خوانی در میان عامه ایرانیان است. مردم ایران بعد از انقلاب به هر دلیلی - یا به قول دکتر صاحب‌الزمانی برای پاسخ این سؤال خود که چرا انقلاب شد؟ - به کتاب‌خوانی روی آوردند. ممکن است یکی از این دلایل بیکاری یا به زیر زمین رفتن‌های دوران بمباران‌ها و جنگ باشد، کتاب در دست گرفتند تا تنها نباشند. این و آن که خیلی زود شیفته نوشته‌های او شدند، نام منصوری را سر زبانها انداختند، و هر کس که سراغ منصوری رفت شیفتگی پیدا کرد، خوشش آمد، لذت برد. نوشته‌های منصوری را پستید. و صف طرفداران و خریداران کتاب منصوری روز به روز درازتر شد. ناشران، چون سردبیران روزنامه‌ها و مجلات شش‌هفت دهه گذشته برای استفاده از داغی بازار «منصوری» چاپ کردند، ناشران ما که به طور طبیعی یا غیر طبیعی فروش بیشتر را، بر هر چه تعهد نداشته خود ترجیح دادند، ترجمه کم‌فروش این مترجم فاضل و آن نویسنده عالی‌مقام را زمین گذاشتند. مشکل همین‌جا پیدا شد. همین مترجمین و نویسندگان زمزمه خیانت منصوری را سر زبانها انداختند. یک شبه منصوری خائن شد. درد قدیمی به جان خیلی‌ها افتاد، درد این که چرا او موفق است و من نیستم. مارک زدن، بدگوئی کردن، و یک دفعه سازمان تحقیق و مقابله سطر به سطر و کلمه به کلمه ترجمه‌های منصوری فعال شد. ایرادهای بنی‌اسرائیلی شروع شد که صد البته بسیاری از این انتقادات بجا و درست ولی افشای آن نالازم بود، چرا که به قول آن نویسنده دانشمند «به هنگام داوری درباره درگذشتگان و میراث علمی آنان می‌باید نیک و بد را، نه با معیارهای امروز، بلکه با معیارهای زمان حیات از

دست رفتگان گرامی مان بسنجیم، می‌باید داد گر باشیم، ترازو دو کفه دارد!» ذبیح‌الله منصوری از اولین سالهای این قرن - قرن چهاردهم شمسی - به عنوان مترجم زبان فرانسه در روزنامه کوشش به کار حرفه‌ای در مطبوعات اشتغال داشت، خیلی زود فهمید که مردم ایران اهل خواندن کتاب و مطبوعات نیستند، مکتب رفته‌هایش سواد ندارند. فرنگ رفته‌هایش فارسی را عقب افتاده می‌دانستند. او دانست مطالبی که ترجمه می‌کند نوسادهای ایرانی دوست ندارند، پس دست به ابتکار زد و به مرور فکر بکرش را توسعه داد. خودش به من گفته بود: «وقتی دانستم مطالبی که از کتابها و روزنامه‌های فرانسه زبان یا انگلیسی زبان برای روزنامه ترجمه می‌کنم مورد استقبال قرار نمی‌گیرد برای این که مردم ما نمی‌فهمند. و از نوشته روزنامه‌نویسی که چندین قرن عادت مطالعه در بین مردم‌شان رواج داشته. این تازه روزنامه خوان شده‌ها چیزی درک نمی‌کنند، به تلخیص و بسط موضوع اندیشیدم. بعضی مطالب را خلاصه کردم، و بعضی مطالب را بسط دادم و بالایش نوشتم اقتباس، به تدریج رنگ خواب آنها را پیدا کردم و کاری کردم که از مطالعه زده نشوند.» این شیوه کار او مورد پسند واقع شد، خوانندگان روزنامه‌ها و مجلات راضی بودند و سردبیران خشنود از این رضایت. منصوری به تدریج صاحب سبک و سلیقه‌ای

نمی‌زند، از من رد می‌شود و به سراغ آثار بزرگان می‌رود. کریم امامی نثر منصوری را نمور و خاکی و راحت الحلقوم دانست، آیا همین شیوه نگارش نیست که مردم را شیفته و عاشق نوشته‌های او کرده است؟ به نظر من اگر قرار باشد جامعه فرهنگی و ادیب ایرانی به منصوری بپردازد باید به معصومیت و رنج وزحمتی که در این راه کشید اشاره کند. آن مرحوم از حاصل آن همه رنج نوشتن تنها این لذت را داشت که هرچه می‌نویسد خوانده می‌شود. نه شغل و مقامی خواست، نه رفاه و آسایشی به دست آورد، بی‌ادعا بود و حاصل کارش را غالباً به رایگان در اختیار این و آن قرار داده بود. هرگز به حق واقعی خود نرسید، یکی از ناشران می‌گفت به مدت ۱۰ سال ۱۱۰ میلیون تومان از کتابهای منصوری را فروخته است. خویست بپرسم از این رقم درشت چی حاصل آن مرحوم شده است؟!



لیلی گلستان

- ذبیح الله منصوری آدم نازنین زحمتکشی بود که دستکم می‌شود از او به عنوان مردی که کلی از «کتاب‌نخوان»‌ها را «کتاب‌خوان» کرد، یاد کرد. از این نظر خادم بود. یعنی یادم می‌آید وقتی کتابفروشی داشتم (چهار سال کتابفروشی داشتم) می‌دیدم کسانی که اصلاً در عمرشان با کتاب آشنا نبودند، فقط کتاب‌های ترجمه منصوری را می‌خواستند. خُب این خودش خدمتی است که با نثری شیرین و روان بتوانی کتاب‌نخوان‌ها را کتاب‌خوان کنی. اما کلمه خائن یک کمی برای منصوری زیادی است. یعنی اگر او به جای کلمه مترجم در روی جلد کتاب می‌نوشت تألیف، دیگر این سؤال را نمی‌کردید. اشتباه منصوری این بود که نوشته‌های خودش را به نام مترجم چاپ می‌کرد. بهر حال خدا بیامرزدش که تمام زندگیش را با قلم و کاغذ گذراند.

در کار نویسندگی شد که آقایان این روزها به آن می‌گویند عامه پسند! اما من از زبان بسیاری از خواص شنیدم که در دوران دانشجویی خود، خواننده آثار او بودند، دکتر بهزادی نقل می‌کند که هوی‌دای نخست وزیر که معمولاً به زبان فرانسه کتاب می‌خواند خواننده آثار منصوری بود. چه بنخواهیم چه نخواهیم او، چه در گذشته و چه همین حالا در میان تمامی اقشار مردم خواننده دارد، و این به نظر من هیچ بد نیست، در دو دهه آخر زندگی خود صاحب معلوماتی شده بود که می‌توانست نواقص کار نویسندگان اصلی را برطرف کند، جنبه‌های ترین کتاب او ملاحظه را اگر چه احتیاج به ویراستاری دارد و اگر چه اصل نوشته هانری کورین یک دهم این کتاب هم نبوده، ولی منصوری معلومات و کشفیات خود را به نوشته هانری کورین افزوده و در مجموع اثری بسیار جذاب و خواندنی به وجود آورد که گفته‌اند راست یا دروغ خود مرحوم هانری کورین هم از خبر آن دچار حیرت و شگفتی شد و برای تحسین او می‌خواست که ملاقاتی با او داشته باشد. در هر صورت او خود می‌نوشت و مردم این نوشته‌ها را دوست داشتند و دارند، خدمت او همین بس، آثاری به وجود آورد که ایرانی‌ها را با کتاب آشتی داد و کتاب‌خوان کرد، برای ما اهل کتاب چه از این بهتر...

جذب مردم از هر قشر و طبقه و فرهنگ به منصوری هم از هنر او می‌آید. هنر نویسندگی منصوری مردم را به طور طبیعی به سوی کتابهای او کشاند. اهل مطبوعات می‌دانند که پاورقی‌ها همواره تیراژ نگه‌دار نشریه هستند، وقتی نوشته‌ای با اقبال عمومی خواننده رویه‌رو می‌شود سردبیر از نویسنده می‌خواهد که موضوع را کش بدهد، و منصوری هم که نویسنده حرفه‌ای مطبوعات بود به این خواسته سردبیران تن داد. و لذتش این بود که مردم نوشته‌های او را می‌خوانند. و «کارمزدش» حلال است. برای این که بدانیم چرا مردم مجذوب نوشته‌های او می‌شدند باید سابقه مطالعه ایرانی‌ها را در نظر بگیریم. تمامی عمر مطبوعات و کتاب در ایران از ۱۵۰ سال تجاوز نمی‌کند، از این بابت حتی از ترکیه و مصر هم خیلی عقب هستیم. همین حالا هم، در جامعه ۶۰ میلیونی امروز ایران از نظر تیراژ کتاب و مطبوعات خیلی عقب هستیم، میل مطالعه و عادت به مطالعه در میان ایرانیان خیلی کم است. منصوری حتی قبل از انتشار آمار و ارقام کارشناسی یونسکو به این تحقیق پی برده بود، راه میان‌بر را انتخاب کرد، آمد خودش را جای خوانندگان آثارش گذاشت وقتی می‌نوشت خود را موظف می‌دانست که همه سؤالات ذهن خواننده را جواب بدهد. توضیح واضح‌ات او جاذبه پیدا کرد. خود او معتقد بود که مهم عادت مطالعه است، وقتی کسی به خواندن عادت کند درجا

